

## دادسرا در نظام دادرسی کیفری

قسمت دوم

دکتر سام سوادکوهی فر (دادیار دیوان عالی کشور)

وظایف دادسرا:

محسوس ترین تغییری که قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۵ به وجود آورد، همانا احیای دادسراها در معیت دادگاهها می باشد. در شماره قبل، بخش اول را به کلیات اختصاص دادیم و در این رابطه به سه نکته: "ماده (۱۸۹) قانون برنامه سوم توسعه، سازمان قضایی نیروهای مسلح و دادگاههای ویژه روحانیت، مراجع شبه قضایی"، راجع به تشکیلات قضایی به منظور تبیین اجمالی جایگاه دادرسی عمومی و انقلاب در مجموعه کلان مراجع دادرسی کشور اشاره داشتیم و نیز متذکر شدیم که نبود قانون تشکیلات قضایی خدشه در ثبات مقررات دادرسی وارد خواهد نمود.

در قسمت دوم مطالب پیشین، به توضیح تشکیلات و صلاحیت دادسراها پرداختیم. در مورد تشکیلات دادسرا یادآور شدیم دادسرا که دارای اعضای قضایی و اداری است مرتبط با دادگستری شهرستان می باشد و در مراکز استان رئیس کل دادگستری استان بر کلیه دادگاهها و دادسراها و دادگستریهای حوزه آن استان نظارت و ریاست خواهد داشت.

در خصوص صلاحیت دادسرا نیز بیان داشتیم که بین اعضای قضایی دادسرا در خصوص صلاحیت، وحدت حاکم نبوده و بازپرس دارای صلاحیتی است که سایر اعضای دادسرا به استثنای مواردی که قانون مقرر نموده مجاز به مداخله در آن نمی باشند و متقابلاً مقنن با تعیین صلاحیت های خاص بر ایجاد و حفظ وحدت در اعضای اصلی دادسرا یعنی دادستان، معاون دادسرا و یا دادیار عنایت داشته است.

قسمت سوم مطالب با عنوان وظایف و اختیارات دادسرا ست. در بخشی که پیش رو خواهید داشت وظایف دادسرا ارائه می شود و در شماره آتی (بخش سوم و پایانی) اختیارات دادسرا تقدیم حضور خواهد شد.

مقدمه:

ماده (۳) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در قسمت دوم خود مقرر نموده است:

"تشکیلات، حدود صلاحیت، وظایف و اختیارات دادرسی مذکور که دادرسی عمومی و انقلاب نامیده می شود تا زمان تصویب آیین دادرسی مربوط، طبق قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ کمیسیون حقوقی و قضایی مجلس شورای اسلامی و مقررات مندرج در این قانون به شرح ذیل می باشد...."

با توجه به اینکه در خصوص تشکیلات و حدود صلاحیت در مطالب گذشته توضیح داده شد وظایف و اختیارات دادسرا را که در قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ و همچنین در قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ آمده است، با لحاظ مقررات دیگری که به لحاظ اعاده صلاحیت دادسرا و دادستان

مجدداً به عهده آن گذاشته شده است در حد مقدور در این بخش بیان خواهیم نمود . اما نکاتی را قبل از توضیح وظایف و اختیارات دادسرا لازم به ذکر می دانیم :

الف: با وجود دوگانگی صلاحیت اعضای دادسرا و تفاوت در صلاحیت ها ، وظایف و اختیارات آنان، مناسب است عنوان دادسرا را به اعضای اصلی آن که عهده دار وظیفه و اختیار مدعی العمومی و نه اصالتاً انجام تحقیق می باشند، حمل کنیم . اگرچه بازپرس از یک سو و دادستان ، معاون دادستان و دادیار در نظام کنونی دادرسی ، مجموعه واحدی را تشکیل می دهند و در واقع در کنار دادستان به عنوان وکیل عمومی یا مدعی العموم رکن مهمی به نام بازپرس قرار داده شده است که به رغم وجود حق نظارت و دادن تعلیمات از سوی دادستان وظیفه او انجام تحقیق مستقل و بی طرفانه درخصوص جرایم ارتكابی اشخاص می باشد .

ب: قانون اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸، همان گونه که به تشکیلات و صلاحیت دادسرا جداگانه نپرداخته است مسئله وظایف دادسرا را نیز از اختیارات آن تفکیک ننموده است. پس این دو را نیز بنا به قرینه می توان از یکدیگر تمیز داد .

ج: اختیارات قانونی دادسرا را با وجود قرینه به راحتی نمی توان از تکالیف یا وظایف قانونی دادسرا مجزا نمود . از این رو نوعی مسامحه در تفکیک موارد موظفی از موارد اختیاری دادسرا باید قائل شد؛ زیرا متعلق اختیار ، مقام حکومتی است که اختیارات قانونی را مستقل از سلیقه و خواست شخص خود باید در مقام حفظ مصالح عموم و انجام بهینه آن اعمال نماید .

د: بند الف ماده (۳) قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، موارد در عهده دادسرا یا وظایف دادسرا را در پنج امر کلی به شرح ذیل احصا نموده است : " دادسرا که عهده دار کشف جرم ، تعقیب متهم به جرم ، اقامه دعوا از جنبه حق الهی و حفظ حقوق عمومی و حدود اسلامی، اجرای حکم و همچنین رسیدگی به امور حسبه وفق ضوابط قانونی است، به ریاست دادستان می باشد...." علاوه بر موارد مذکور در بند فوق، هفت مورد دیگر را نیز می توان از قانون اصلاحی و مقررات مختلف به وظایف دادسرا افزود؛ این موارد عبارتند از : پیشگیری از وقوع جرم، امتناع از رسیدگی، ترک تعقیب، اعلام نظر در خصوص قرار بازپرس، محاکمه و اصدار رأی، نظارت بر حسن اجرای مقررات و ریاست و نظارت بر ضابطین.

ه: قضات دادگاهها و دادرها وفق اصل یکصد و شصت و هفتم قانون اساسی، که ماده (۸) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب نیز حکایت از آن دارد، مکلفند به دعاوی و شکایات و اعلامات رسیدگی و تصمیم قضایی را اتخاذ نمایند و همچنین طبق اصل یکصد و شصت و ششم قانون اساسی و ماده (۹) قانون اصلاحی باید قرارها و احکام آنها مستدل و مستند به مواد قانون با شرع و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است .

وظایف مذکور را با توجه به ترتیب اعمال و نحوه اقدام به شرح آتی توضیح خواهیم داد .

اول : کشف جرم

کشف جرم عنوانی کلی و گسترده است که نمی توان آن را محدود به مرحله مقدماتی مربوط به ضابطین دادگستری دانست؛ همچنان که نمی توان آن را به اقدامی خاص از طرف مقام تحقیق نیز محدود کرد .

باب اول آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۷۸ که راجع به کشف جرم و تحقیقات مقدماتی است، فصل اول را به ضابطین دادگستری و تکالیف آنان اختصاص داده است . ماده (۱۵) وظیفه کشف را تحت نظارت مقام قضایی به عهده ضابطین گذاشته است . ماده مزبور می گوید :

"ضابطین دادگستری ، مأمورانی هستند که تحت نظارت و تعلیمات مقام قضایی در کشف جرم و بازجویی مقدماتی و حفظ آثار و دلایل جرم و جلوگیری از فرار و مخفی شدن متهم و ابلاغ اوراق و اجرای تصمیمات قضایی به موجب قانون اقدام می نمایند و ... " اما ماده (۴۳) از فصل دوم باب اول که در اختیارات دادرس دادگاه و قاضی تحقیق است کشف جرم را بر مجموعه اقدامات اطلاق نموده و مقرر می نماید :

" در غیر موارد منافی عفت ، دادرسان و قضات تحقیق می توانند اجرای تفتیش یا تحقیق از شهود و مطلعین یا جمع آوری اطلاعات و دلایل و امارات جرم و یا هر اقدام دیگری را که برای کشف جرم لازم بدانند با تعلیمات لازم به ضابطین ارجاع کنند ... " بنابراین، حسب مقررات اخیر التصویب، وظیفه کشف جرم بر عهده دادرس می باشد که باید این مرجع برای کشف جرم، هر اقدامی که لازم است مستقیماً یا از طریق ضابطین که بر آنان از حیث وظایفی که به عنوان ضابط بر عهده دارند ریاست و نظارت دارد، به انجام برساند. مضافاً اینکه قانونگذار به منظور تحقق این وظیفه دادرس ، در بند "ج" ماده (۳) اصلاحی، مقامات و اشخاص رسمی را در مواردی که باید امر جزایی را تعقیب نمود موظف نموده است مراتب را فوراً به دادستان اطلاع دهند.<sup>(۱)</sup>

دوم : تعقیب متهم به جرم

آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در ماده (۳)، تعقیب متهم و مجرم را از جهت جنبه الهی و حفظ حقوق عمومی و حدود اسلامی برابر ضوابط قانونی به عهده رئیس حوزه قضایی گذاشته بود که با قانون اصلاحی بند "الف" ماده (۳) این امر از وظایف دادرس محسوب می شود . مستفاد از ماده (۵) قانون آیین دادرسی کیفری، متهم قابل تعقیب فقط مباشر ، شریک و معاون جرم خواهد بود . تعقیب امر جزایی یا متهم به جرم حسب ماده (۶) همین قانون موقوف نمی شود مگر در موارد شش گانه ای که در ماده آمده است؛ یعنی فوت متهم یا محکوم علیه در مجازاتهای شخصی ، گذشت شاکی یا مدعی خصوصی در جرایم قابل گذشت ، مشمولان عفو ، نسخ مجازاتهای قانونی ، اعتبار امر مختومه ، مرور زمان در مجازاتهای بازدارنده .

در تبصره ماده (۶) مذکور نیز آمده است : " هرگاه مرتکب جرم قبل از صدور حکم قطعی مبتلا به جنون شود تا زمان افاقه تعقیب متوقف خواهد شد . " با تعقیب متهم به جرم طبق ماده (۱۱) قانون آیین دادرسی کیفری حقی برای مدعی یا شاکی به وجود می آورد که به موجب آن : " می تواند اصل یا رونوشت تمامی دلایل و مدارک خود را جهت پیوست به پرونده به مرجع تعقیب تسلیم کند و نیز

می‌تواند قبل از اعلام ختم دادرسی تسلیم دادگاه نماید. مطالبه ضرر و زیان مستلزم رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی می‌باشد.<sup>(۲)</sup>

سوم: ترک تعقیب

راجع به اینکه دادسرا می‌تواند قرار ترک تعقیب صادر نماید یا خیر اختلاف نظر وجود دارد. برخی معتقدند صدور قرار ترک تعقیب از اختیارات دادگاه است؛ زیرا تبصره "۱" ماده (۱۷۷) فقط ناظر به مرحله محاکمه است و مقرر می‌دارد: "در صورت درخواست مدعی مبنی بر ترک محاکمه، دادگاه قرار ترک تعقیب صادر خواهد کرد. این امر مانع از طرح شکایت مجدد نمی‌باشد." اما برخی معتقدند مطابق ماده (۳) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، تا زمان تصویب آیین دادرسی مربوط باید طبق قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ کمیسیون حقوقی و قضایی مجلس شورای اسلامی نیز عمل نمود. در نتیجه، با توجه به اینکه مبنای صدور قرار ترک تعقیب مذکور در تبصره "۱" ماده (۱۷۷) درخواست مدعی می‌باشد و این امر اختصاص به دادگاه ندارد و نص مخالفی هم به تصویب نرسیده است، دادسرا (اعم از دادیار یا بازپرس) نیز می‌تواند قرار ترک تعقیب صادر نماید. این دیدگاه با اصول موافق به نظر می‌رسد و می‌توان برای دادسرا تکلیفی قائل شد که در صورت درخواست مدعی العموم باشد دست از تعقیب امر جزایی بردارد. البته این امر در مواردی جاری است که حسب بند "ب" ماده (۱۷۷)، جرم ارتكابی از جرایم قابل گذشت و حق الناس محض باشد.<sup>(۳)</sup>

چهارم: امتناع از رسیدگی (تعقیب)

یکی از مسائلی که دادسرا با آن مواجه می‌شود و خود را احیاناً مکلف به اتخاذ تصمیم می‌بیند، حکم ماده (۱۴) قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب سال ۱۳۷۸ است. مطابق ماده مزبور: "در صورتی که رسیدگی به موضوع از جمله مسائلی باشد که در محدوده اختیارات تفویضی به قاضی رسیدگی کننده نباشد، قرار امتناع از رسیدگی صادر و موضوع را جهت تعیین دادرس یا ارجاع به شعبه دیگر به اطلاع رئیس حوزه قضایی می‌رساند." به عبارت دیگر، در مواردی دادسرا رسیدگی به جرم ارتكابی را در صلاحیت دادگاه عمومی یا دادگاه کیفری استان تشخیص می‌دهد (مانند آنچه در تبصره "۳" ماده ۳ اصلاحی مقرر شده است) در این فرض، این ابهام مطرح می‌شود که آیا باید قرار امتناع از رسیدگی صادر کند یا به گونه‌ای دیگر عمل کند. به نظر می‌رسد حکم تبصره "۳" ماده (۳) اصلاحی که می‌گوید: "پرونده‌هایی که موضوع آنها جرایم مشمول حد زنا و لواط است، همچنین جرایمی که مجازات قانونی آنها فقط تا سه ماه حبس و یا جزای نقدی تا یک میلیون (۱/۰۰۰/۰۰۰) ریال می‌باشد و جرایم اطفال مستقیماً در دادگاههای مربوط مطرح می‌شود..." منصرف از حکم مقرر در ماده (۱۴) فوق‌الاشعار باشد و طرح پرونده‌های موضوع تبصره "۳" ماده (۳) اصلاحی نیازی به صدور قرار امتناع از رسیدگی و یا قرار دیگر (مثلاً قرار عدم صلاحیت) ندارد. در این موارد دادسرا با وصول پرونده اعم از اینکه از طریق ضابطین ارسال شده باشد، یا شاکی خصوصی مستقیماً در دادسرا طرح دعوا کرده باشد و به فرض اینکه به بازپرس یا

دادیار نیز ارجاع صورت پذیرفته باشد ، به لحاظ اینکه مستقیماً قابل طرح در دادگاههای مربوط است، پرونده را جهت ارسال به مرجع صالح ایفاد می نماید .

پنجم : پیشگیری از وقوع جرم

با احیای مجدد دادرسی ، وظیفه خطیر دیگری که برای نهاد دادستانی باید فرض نمود اقدام مناسب این مرجع برای پیشگیری از وقوع جرم است . اگر بند "۵" اصل یک صد و پنجاه و ششم به یکی از وظایف قوه قضاییه با عنوان اقدام مناسب برای پیشگیری از وقوع جرم و اصلاح مجرمین اشاره دارد . در این راستا معاونت اجتماعی و پیشگیری از وقوع جرم قوه قضاییه اقدامات مطالعاتی لازم را متکفل شده است، لیکن تبلور اصلی آن را در مقام قضا و دادرسی می توان در نهاد دادرسی یافت و ظهور آن را در وظایفی که در مواد متعدد به عهده دادستان محول شده است احراز نمود . دو ماده (۱۱۷۳) و (۱۱۸۴) از قانون مدنی نمونه مناسبی برای احراز چنین وظیفه ای است . مادتين مزبور که به اعتباری اولی مربوط به پیشگیری از وقوع جرم علیه جان و حیثیت طفل و دومی مربوط به پیشگیری از وقوع جرم علیه مال طفل است، به ترتیب در سالهای ۷۶ و ۷۹ اصلاح گردید و وظیفه مدعی العموم نیز به رئیس حوزه قضایی واگذار شد . با توجه به حذف تبصره ماده (۱۲) قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در قانون مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸<sup>(۴)</sup> و اعاده صلاحیتهای دادستان ، وظیفه پیشگیری از وقوع جرم علیه جان و مال اطفال مجدداً به مدعی العموم یا دادستان محول گردید . در ارتباط با مادتين فوق الذکر دو ماده (۱۱۸۵) و (۱۱۸۶) قانون مدنی قابل توجه می باشد که عیناً نقل می شود :

ماده (۱۱۸۵) می گوید: "هر گاه ولی قهری طفل محجور شود مدعی العموم مکلف است مطابق مقررات راجع به تعیین قیم ، قیمی برای طفل معین کند ."

ماده (۱۱۸۶) قانون مدنی هم می گوید : "در مواردی که برای عدم امانت ولی قهری نسبت به دارایی طفل امارات قوی موجود باشد مدعی العموم مکلف است از محکمه ابتدایی رسیدگی به عملیات او را بخواهد . محکمه در این مورد رسیدگی کرده در صورتی که عدم امانت او معلوم شد مطابق ماده (۱۱۸۴) اقدام نماید."

وظیفه پیشگیری از وقوع جرم در مقررات دیگر نیز برای دادستان پیش بینی شده است . نمونه آن را در قانون تجارت می توان ملاحظه نمود . قانونگذار به منظور جلوگیری از آثار زیانبار معاملات تاجر ورشکسته و پیشگیری از وقوع انواع جرایم و سوء استفاده های مالی شخص ورشکسته در ماده (۴۱۵) قانون تجارت ، اعلام ورشکستگی تاجر را به عهده مدعی العموم نیز گذاشته است . این ماده می گوید : "ورشکستگی تاجر به حکم محکمه بدایت در موارد ذیل اعلام می شود :

الف : بر حسب اظهار خود تاجر

ب : به موجب تقاضای یک یا چند نفر از طلبکارها

ج : بر حسب تقاضای مدعی العموم بدایت"

ششم : محاکمه و اصدار رأی

مطابق ماده (۲) قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی مصوب ۱۳۵۲/۱۲/۶: "هرگاه کسی مال غیر منقولی را که در تصرف غیر بوده است عدواناً تصرف کرده و یا مزاحم استفاده متصرف شده باشد و یا از استفاده از حق انتفاع یا ارتفاق دیگری ممانعت کرده باشد و بیش از یک ماه از تاریخ وقوع تصرف یا آغاز مزاحمت یا ممانعت نگذشته باشد، دادستان شهرستان محل وقوع مال یا دادرس دادگاههای بخش مستقل و سیار به قائم مقامی دادستان در حوزه صلاحیت خود مکلفند به شکایات شاکی رسیدگی و حکم مقتضی صادر نمایند؛ اگرچه اعمال مذکور به استناد ادعای حقی نسبت به آن مال باشد."

ماده (۱۵) قانون مذکور نیز مشعر بر این است که: "آرایه که به موجب مقررات این قانون از طرف دادرسای شهرستان و یا دادگاه بخش مستقل و یا دادگاه سیار به قائم مقامی دادستان صادر می شود ظرف ده روز از تاریخ امتناع قابل رسیدگی پژوهشی در دادگاه شهرستان محل وقوع مال غیر منقول می باشد . . . . ."

توضیحی را در این محل لازم است یادآور شویم و آن اینکه با آمدن ماده (۶۹۰) قانون مجازات اسلامی<sup>(۵)</sup> آن را نمی توان ناسخ مقررات مذکور دانست؛ زیرا:

اولاً: قانون جلوگیری از تصرف عدوانی سال ۱۳۵۲ مهلت یک ماهه را برای طرح شکایت شرط نموده است در حالی که در طرح شکایت موضوع ماده (۶۹۰) قانون مجازات اسلامی شرط مدت نشده است. ثانیاً: در طرح شکایت از طریق قانون جلوگیری از تصرف عدوانی بر خلاف حکم مقرر در ماده (۶۹۰) قانون مجازات اسلامی که اثبات مالکیت شاکی ضروری است، وجود سبق تصرف شاکی و لحوق تصرف مشتکی عنه کافی است.

ثالثاً: دعوای مربوط به قانون سال ۱۳۵۲ جنبه حقوقی داشته و دادرس پس از رسیدگی، حکم به رفع تصرف عدوانی می دهد بدون اینکه مانند حکم ماده (۶۹۰) قانون مجازات اسلامی، مجازات تعیین و ضمناً حسب مورد حکم به رفع تصرف عدوانی یا رفع مزاحمت یا ممانعت از حق یا اعاده وضع به حال سابق بدهد.

هفتم: اقامه و تعقیب دعوا

قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، سومین وظیفه ای که برای دادستان بر شمرده است: "اقامه دعوا از جنبه حق الهی و حفظ حقوق عمومی و حدود اسلامی می باشد."

بنابراین، دادستان (به جایگزینی رئیس حوزه قضایی) ضمن تعقیب متهم و مجرم از جهت جنبه الهی و حفظ حقوق عمومی و حدود اسلامی برابر ضوابط قانونی، که در ماده (۳) آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۷۸ آمده است، موظف است از جهت اقامه دعوا وفق ماده (۴) همین قانون نیز اقدام نماید؛ یعنی هر جرمی که تعقیب آن به عهده دادستان است چه شاکی خصوصی شکایت کرده باشد یا نکرده باشد، عهده دار اقامه و تعقیب آن دعوا نیز می باشد. مسئله اقامه دعوا به اعتباری دارای مراتب گوناگون است. در نظام دادرسی فعلی، اقامه دعوا از طرف دادستان نزد اعضای اصلی دادرس (معاون دادستان، دادیار و یا حتی خودش)<sup>(۶)</sup> و بازپرس<sup>(۷)</sup> (به صرف ارجاع) و نزد دادگاه بدوی و دادگاه کیفری استان (با تقدیم کیفرخواست) قابل فرض است. ضمن اینکه وظیفه تعقیب دعوا در

موارد مذکور و همچنین مراجع دادرسی دیگر مانند دادگاه بخش و دادگاه تجدید نظر استان را نیز دارا می باشد. قابل ذکر است که اگر به علت عدم کفایت دلیل، قرار منع تعقیب متهم صادر و دعوی اقامه شده از سوی دادستان با قرار مزبور تعقیب نگردد و قرار منع تعقیب قطعی شود، قانونگذار در قسمت دوم بند "ن" ماده (۳) قانون اصلاحی در صورتی اقامه دعوا مجدد دادستان را در خصوص متهم و به همان اتهام سابق اجازه داده است که :

اولاً: دلایل جدید کشف شده باشد.

ثانیاً: درخواست دادستان را دادگاه موجه تشخیص داده و تعقیب مجدد متهم را تجویز نموده باشد.

ثالثاً: درخواست تعقیب مجدد متهم از سوی دادستان برای مرتبه اول باشد. پس در صورت قطعیت قرار منع تعقیب دیگر نمی توان متهم را به همان اتهام تعقیب نمود، مگر اینکه شرایط سه گانه مزبور محقق گردد.

نکته دیگری که باقی می ماند اینکه در مواردی توافق عقیده بین بازپرس و دادستان در تعقیب متهم حاصل نمی شود؛ مانند اینکه دادستان بر دعوی خود و تعقیب متهم مصر است، لیکن بازپرس عقیده مخالف دارد. در این خصوص قسمت دوم بند "ل" ماده (۳) قانون اصلاحی تعیین تکلیف نموده و می گوید: "هرگاه بین بازپرس و دادستان توافق عقیده نباشد (یکی عقیده به مجرمیت یا موقوفی و یا منع تعقیب متهم و دیگری عقیده عکس آن را داشته باشد) رفع اختلاف حسب مورد در دادگاه عمومی و انقلاب محل به عمل می آید و موافق تصمیم دادگاه رفتار می شود. . . ."

هشتم: اعلام نظر در خصوص قرار بازپرس

دادستان در اموری که به بازپرس ارجاع می شود حق نظارت و دادن تعلیمات لازم را دارد و چنانچه تحقیقات بازپرس را ناقص ببیند می تواند تکمیل آن را بخواهد ولو اینکه بازپرس تحقیقات خود را کامل بداند.<sup>(۸)</sup> این امر حکایت از نوعی سلسله مراتب بین دادستان و بازپرس دارد؛ بویژه اینکه بازپرس در جریان تحقیقات تقاضای قانونی دادستان را اجرا نموده و هرگاه در انجام خواسته دادستان با اشکال مواجه شود به نحوی که انجام آن مقدور نباشد مراتب را به دادستان اعلام و منتظر حل مشکل می شود.<sup>(۹)</sup> با وجود چنین امری بازپرس مستقل در اظهار نظر بوده و موافق بند "ک" ماده (۳) اصلاحی، پس از آن که تحقیقات پایان یافت آخرین دفاع متهم را استماع نموده، با اعلام ختم تحقیقات و اظهار عقیده خود پرونده را نزد دادستان می فرستند. دادستان بر اساس قسمت اخیر بند مزبور مکلف است ظرف پنج روز از تاریخ وصول، پرونده را ملاحظه نموده و نظر خود را اعلام دارد. تکلیف مزبور وظیفه دادستان را در قبال قرار نهایی بازپرس بیان می دارد. در خصوص رابطه بازپرس و دادستان و قرارهایی که بازپرس صادر می کند، قانون و خاصه بندهای دیگر ماده (۳) اصلاحی نیز تعیین تکلیف نموده اند. مثلاً در قسمتی از بند "ج" آمده است: "در صورتی که بازپرس رأی قرار بازداشت موقت صادر کرده باشد مکلف است ظرف بیست و چهار ساعت پرونده را برای اظهار نظر نزد دادستان ارسال نماید. هرگاه دادستان با قرار بازداشت به عمل آمده موافق نباشد نظر دادستان متبع است." و یا در قسمت آخر بند مزبور که می گوید:

" در صورت حدوث اختلاف بین بازپرس و دادستان در خصوص صلاحیت محلی و ذاتی و همچنین نوع جرم حسب مورد حل اختلاف با دادگاه عمومی یا انقلاب محل خواهد بود." در قسمتی از بند "ط" ماده (۳) اصلاحی نیز آمده است :

" فک قرار بازداشت متهم از طرف بازپرس با موافقت دادستان به عمل می‌آید و در صورت حدوث اختلاف بین دادستان و بازپرس حل اختلاف با دادگاه خواهد بود." قانونگذار در خصوص فک قرار بازداشت شیوه‌ای اتخاذ نموده که به نظر می‌رسد که در هر حال ولو صدور قرار منع تعقیب از سوی بازپرس ، دادستان نیز دخالت داشته و در صورت موافقت دادستان از قرار بازداشت رفع اثر شود و نهایتاً هم در صورت مخالفت دادستان، دادگاه عمومی یا انقلاب محل حل اختلاف نماید . قسمت اخیر بند "ح" ماده (۳) بنابر چنین دیدگاهی مقرر نموده: "چنانچه علتی که موجب بازداشت بوده است مرتفع شده و موجب دیگری برای ادامه بازداشت نباشد بازداشت با موافقت دادستان رفع خواهد شد... "

نهم : اجرای حکم

بند "الف" ماده (۳) قانون اصلاحی اجرای حکم را بدون قید و شرط و به صورت مطلق به عهده دادرسی گذاشته است. ماده (۱۰) همین قانون پیش‌بینی واحد اجرای احکام در هر حوزه قضایی را نیز نموده است تا آرای دادگاههای عمومی و انقلاب در این واحد اجرا گردد. از تبصره "۶" ماده (۲۰) قانون اصلاحی استفاده می‌شود که واحد اجرای احکام دادرسی حوزه قضایی شهرستان مرکز استان عهده‌دار اجرای احکام کیفری دادگاه کیفری استان هم می‌باشد.<sup>(۱۰)</sup> تبصره مزبور اضافه می‌کند اجرای احکام کیفری وفق مقررات مربوط در قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی خواهد بود . ظاهر احکام مذکور اگرچه مشخص به نظر می‌رسد، اما عملاً ابهاماتی در اجرای آرای دادگاهها و وظیفه دادرسی دیده می‌شود . از جمله این ابهامات یکی این است که با توجه به وظیفه دادرسی در اجرای آرا، اخذ قرار تأمین مقید در ماده (۲۹۱) قانون آیین دادرسی کیفری<sup>(۱۱)</sup>، به عهده دادگاه است یا دادرسی؟ به نظر می‌رسد با وجود نسخ ضمنی ماده (۲۸۱) ق.آ.د.ک،<sup>(۱۲)</sup> توسط موادی از قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که در بالا اشاره نمودیم، حکم مذکور در ماده (۲۹۱) نیز نسخ ضمنی شده باشد و در نتیجه، در فرض مورد سؤال ، اخذ قرار تأمین هم به عهده دادرسی است . ابهام دیگر در مسئولیت یا عدم مسئولیت دادرسی در اجرای حکم مربوط به احکام دادگاههای اطفال می‌شود . اساس ابهام از دو ماده بروز می‌کند: اول قسمتی از تبصره "۳" ماده (۳) قانون اصلاحی است که مقرر نموده جرایم اطفال مستقیماً در دادگاههای مربوط مطرح می‌شود و از این امر می‌توان استفاده نمود و دادرسی که در امر کشف و تعقیب و غیره مداخله ندارد، اجرای حکم نیز بر عهده او نیست. دوم ماده (۲۲۹) قانون آیین دادرسی کیفری است که چون مطابق آن دادگاه رسیدگی‌کننده به جرایم اطفال حسب گزارش‌هایی که از وضع اطفال و تعلیم و تربیت آنان از کانون اصلاح و تربیت دریافت می‌کند می‌تواند در تصمیمات قبلی خود یک‌بار تجدید نظر نماید؛ به این طریق که مدت نگهداری را تا یک چهارم تخفیف دهد. بنابراین نتیجه می‌گیریم

که اجرای حکم باید مستقیماً زیر نظر خود دادگاه اطفال باشد. مخالفین اجرای آرای دادگاه اطفال توسط دادرها، به سابقه تاریخی اجرای احکام دادگاههای اطفال توسط خود دادگاه و نه دادرها نیز اشاره می‌کنند و مداخله دادرها در اجرای چنین آرای را در تضاد با روح تشکیل دادگاه اطفال می‌دانند. اگرچه این امر سازگار با قواعد و درواقع موافق با اصول به‌نظر می‌رسد، از این‌رو شایسته است قانونگذار در این خصوص امعان‌نظر بیشتری به‌عمل آورد. اما استدلال قانونی یعنی نص صریح و علی‌الاطلاق بند "الف" ماده (۳) قانون اصلاحی و نسخ ضمنی ماده (۲۸۱) قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب، اجرای حکم دادگاه اطفال توسط دادرها را قطع نظر از اینکه رویه فعلی و غالب دادرها اقدام بر این نظر است<sup>(۱۳)</sup> را نمی‌توان غیر قانونی شمارد.

دهم: رسیدگی به امور حسبه وفق ضوابط قانونی

ماده (۱) قانون امور حسبه مصوب ۱۳۱۹/۴/۲، امور حسبی را اموری دانسته که دادگاهها مکلفند نسبت به آن اقدام نموده و تصمیمی اتخاذ نمایند بدون اینکه رسیدگی به آنها متوقف بر وقوع اختلاف و منازعه بین اشخاص و اقامه دعوا از طرف آنها باشد. از این‌رو، به حکم ماده (۱۲) قانون مزبور، روزهای تعطیل هم مانع از رجوع به دادر در امور حسبی نیست. با وجود چنین حکمی، تکالیف دادستان در امور حسبه از ویژگی خاصی برخوردار است. قانون امور حسبی در ماده (۲۰) مقرر نموده است: "اقدام و دخالت دادستان در امور حسبی مخصوص به مواردی است که در قانون تشریح شده است." و به حکم ماده (۲۱) آن: "در مواردی که دادستان مکلف به اقدامی می‌باشد اقدام به عهده دادرای دادگاه شهرستانی است که رسیدگی در حوزه آن دادگاه به عمل می‌آید." از مهم‌ترین وظایف قانونی دادستان در امور حسبه نصب قییم<sup>(۱۴)</sup> و نظارت او در امور صغار و مجانین و اشخاص غیر رشید<sup>(۱۵)</sup> و تعیین امین<sup>(۱۶)</sup> است.

وجود چنین تکلیفی و مسئله توسعه بیش از پیش محدوده شهرستانها و جمعیت چند صد هزار نفری و میلیونی آنها، گستره نقش دادرها و ایفای وظیفه محوله به آنها را در این امر مشخص می‌کند. به عبارت دیگر، دادرها باید به نحوی مهیا باشند که ضمن صیانت از حقوق قانونی افراد در معرض خطر و انجام وظیفه پیشگیری از وقوع جرم با نصب به موقع قییم و امین و اعمال نظارت در امور صغار، مجانین و اشخاص غیر رشید که جز از طریق ایجاد هماهنگی و مدیریت دادرها با سایر نهادهای مسئول ممکن نیست، تحقق بخش عدالت و امنیت اجتماعی گردند؛ چرا که همه اعم از ابوبین، اقربا، نهادهای قانونی مسئول و حتی دادگاهها ملزم به رجوع به دادستان شده‌اند. از باب نمونه مواد (۱۲۱۹، ۱۲۲۰ و ۱۲۲۱) قانون مدنی و همچنین مواد (۵۵) و (۵۶) قانون امور حسبی ناظر به چنین امری است. ماده (۶) قانون حمایت از کودکان و نوجوانان مصوب ۱۳۸۱/۹/۲۵ مجلس شورای اسلامی، به ضمانت کیفری موضوع در کودک آزاری اشاره داشته و می‌گوید: "کلیه افراد و مؤسسات و مراکزی که به نحوی مسئولیت نگهداری و سرپرستی کودکان را بر عهده دارند، مکلفند به محض مشاهده موارد کودک آزاری مراتب را جهت پیگرد قانونی مرتکب و اتخاذ تصمیم مقتضی به مقامات صالح قضایی اعلام نمایند. تخلف از این تکلیف موجب حبس تا شش ماه یا جزای نقدی تا پنج میلیون (۵/۰۰۰/۰۰۰) ریال خواهد بود."

یازدهم : ریاست و نظارت بر ضابطین

بند "ب" ماده (۳) قانون اصلاحی ریاست و نظارت بر ضابطین دادگستری را از حیث وظایفی که به عنوان ضابط بر عهده دارند به دادستان داده است .

ماده (۱۵) قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۷۸ ضابطین دادگستری را مأمورانی می‌داند که تحت نظارت و تعلیمات مقام قضایی در کشف جرم و بازجویی مقدماتی و حفظ آثار و دلایل جرم و جلوگیری از فرار و مخفی شدن متهم و ابلاغ اوراق و اجرای تصمیمات قضایی به موجب قانون می‌نمایند . طبق مواد (۱۶) و (۴۲) همین قانون ضابطین دادگستری مکلفند دستورات مقام قضایی را اجرا کنند . در صورت تخلف به سه ماه تا یک سال انفصال از خدمت دولت و یا از یک تا شش ماه حبس محکوم خواهند شد.<sup>(۱۷)</sup> در قوانین و مقررات کشورمان چنین به نظر می‌رسد که به غیر از برخورد با جرایم ضابطین و اعمال حبس و انفصال ابزار دیگری در دست مراجع قضایی نبوده و مانند برخی سیستمها نظارت به گونه‌ای نیست که طبق قانون مصوب<sup>(۱۸)</sup> عنداللزوم شخص ضابط بنا به دلایل مختلف مانند عدم توانایی و یا فقدان صلاحیت لازم برای انجام امور مربوط به ضابطین ، به حکم مرجع قضایی از فعالیت در سمت ضابط قضایی بودن موقتاً یا به طور دائم محروم شود و یا محل خدمت او تغییر یابد.<sup>(۱۹)</sup> شاید بلحاظ پیش‌بینی نشدن چنین مقرراتی است که بعضاً تعبیر نادرست از مقام نظارتی (دادستان و وفق ماده ۲۴ آیین دادرسی کیفری دادرسان) و ریاستی مرجع قضایی (دادستان) صورت پذیرفته است .<sup>(۲۰)</sup>

دوازدهم : نظارت بر حسن اجرای مقررات

از بند "ج" ماده (۱۴) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و تبصره "۲" ماده (۲۰) و همچنین ماده (۲۲) همین قانون استفاده می‌شود که دادستان یا یکی از دادیاران یا معاونان وی الزاماً در دادگاه عمومی جزایی و انقلاب ، دادگاه کیفری استان و دادگاه تجدید نظر استان که به درخواست تجدید نظر از احکام قابل تجدید نظر دادگاههای عمومی و جزایی و انقلاب رسیدگی می‌کند باید حضور داشته باشد. چنین امری وجهه نظارتی دادستان را بر حسن اجرای مقررات در محاکم کیفری تأیید می‌نماید. در این راستا به حکم ماده (۱۸) اصلاحی و شق "ج" بند "۲" ماده (۲۶) اصلاحی دادستان در امور کیفری حسب مورد چنانچه رأی قطعی یا غیر قطعی را غیر قانونی یا برخلاف بین قانون یا شرع تشخیص دهد تقاضای رسیدگی مجدد می‌نماید .

تکلیف نظارتی دادستان بر حسن اجرای مقررات محدود به محاکم نمی‌شود و قانونگذار در امور مختلف چنین تکلیفی را متوجه دادستان نموده است.<sup>(۲۱)</sup>

ادامه دارد

پی نوشت‌ها:

۱ - ماده (۲۹) قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری با حکم بند ج ماده (۳) اصلاحی در قسمتی که مربوط به رئیس حوزه قضایی و معاون می‌باشد نسخ ضمنی شده است و مطابق ماده (۲۹) : "مقامات و اشخاص رسمی موظفند به هنگام برخورد با امر جزایی در حوزه کاری خود مراتب را به رئیس حوزه قضایی یا معاون وی اطلاع دهند ."

۲ - راجع به نهاد تعلیق تعقیب و تصمیم به عدم تعقیب کیفری در بخش پایانی که راجع به اختیارات دادسرا است توضیح خواهیم داد .

۳ - نظریه شماره ۷/۷۹۷۸ \_\_\_\_ ۱۳۸۰/۱۰/۲۹ اداره حقوقی مشعر بر این است که : ( با توجه به بند ب ماده ۱۷۷ ق ۵۰۴ ک ۱۳۷۸ صدور قرار ترک تعقیب موضوع تبصره یک همان ماده راجع به جرایم قابل گذشت و حق الناس محض است بنابراین با توجه به مقررات ماده ۷۲۷ ق ۱۰ م ۱۰ در جرایمی مانند قتل عمد و کلاهبرداری و سرقت که غیر قابل گذشت می باشد و جرایمی عمومی محسوب می گردد ، صدور قرار ترک تعقیب بر خلاف نص صریح قانون است و چنانچه در این موارد شاکی خصوصی پس از اعلام شکایت ، گذشت نماید گذشت وی تنها از حیث تخفیف کیفر موثر خواهد بود . )

۴ - توضیح اینکه ماده (۱۰) آیین نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب ( مصوب ۱۳۸۱/۱۱/۹ رئیس قوه قضاییه ) در مقام اثبات اعاده صلاحیت می گوید : " از تاریخ اجرای قانون در هر حوزه قضایی اختیارات دادستان که در اجرای قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ به رئیس حوزه قضایی تفویض شده بود مجدداً به دادستان محول می گردد . "

۵ - قسمتی از ماده (۶۹۰) ق ۱۰ م ۱۰، می گوید : " هر کس . . . اقدام به هرگونه تجاوز و تصرف عدوانی یا ایجاد مزاحمت با ممانعت از حق در موارد مذکور نماید به مجازات یک ماه تا یک سال حبس محکوم میشود . دادگاه موظف است حسب مورد رفع تصرف عدوانی یا رفع مزاحمت یا ممانعت از حق یا اعاده وضع به حال سابق نماید . "

۶ - مطابق قسمت دوم بند و ماده (۳) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب : ( در جرایمی که در صلاحیت رسیدگی دادگاه کیفری استان نیست دادستان نیز دارای کلیه وظایف و اختیاراتی است که برای بازپرس مقرر می باشد . ) ضمن اینکه مطابق تبصره ۵ ماده مزبور : ( با ارجاع دادستان یا در غیاب وی ، معاون دادسرا یا دادیار ، عهده دار انجام تمام یا برخی از وظایف و اختیارات قانونی دادستان خواهد بود . )

۷ - شق ۱ بند د ماده (۳) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب ارجاع دادستان را جهت قانونی برای شروع به تحقیقات بازپرس دانسته است مگر مواردی که مشمول شق ۲ و ۳ همین ماده می گردد .

۸ - ر.ک. قسمت اول بند "هـ" ماده (۳) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب.

۹ - ر.ک. قسمت دوم بند "هـ" ماده (۳) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب.

۱۰ - توضیح اینکه با توجه به صلاحیت دادگاه کیفری استان تهران در رسیدگی به کلیه اتهامات اعضای مجمع تشخیص نظام شورای نگهبان و غیره که در قسمت دوم تبصره الحاقی ماده (۴) اصلاحی آمده به تبع اجرای احکام آن نیز به عهده دادسرای عمومی و انقلاب تهران می باشد .